

# همیشه سبز و تازه : چمن بُن آفریننده جهان، چمن هست

چمن ، پریس ، بیدگیاه و مرغ  
( مرغزار )  
به معنای «همیشه سبز و تازه شوند»  
«اند»

چرا انسان، در چمن ، خودرُو میشود؟  
انسان، سرویست که باید در چمن باشد

«چمن» ، حکایتِ «اردیبهشت»

میگوید

نه عاقلست که نسیه خریدو، نقد، بهشت

حافظ شیرازی

اردیبهشت = ارتای خوشه = هوچیره = تخم نیک

## ای بادِ خوش که از « چمن عشق » میرسی برمن گذر، که بوی گلستانم آرزوست مولوی

هرچند که به باغ وستان وگلزار و به ویژه به زمین سبز وخرم و همیشه تروتازه ، « چمن » گفته میشود، ولی از یاد ها رفته است که این واژه ، که اینهمانی با واژه های « پریش = فریس ، که درآلمان frisch فریش ودرانگلیسی fresh شده است» و بیدگیاه و مرغ ( مرغزار) دارد ، و دراصل به معنای « اصل همیشه سبزوتازه شونده واصل جنبش شاد » بوده است ، که بنیاد فرهنگ ایران است . چرا سبزی ، درفرهنگ ایران ، نشان عشق ، و عشق به زندگی درگیتی ، وفروانی وسرشاری درزندگی بوده است ؟ چرا سبزی چمن ، درفرهنگ ایران، بیان اصالت زندگی ، و بیان حق و توانائی انسان به خود روئی ، و بیان راستی وشفافیت ( سهیک ) بوده است؟ چرا گیتی چمنی است که انسان درآن میتواند خودرو باشد ؟ این یقین به خود روئی درچمن ، بیان دو ویژگی بنیادی درفرهنگ ایران است . یکی آنکه انسان درفطرتش ، بیگناه است وآنچه گناه وبزه نامیده میشود ، عارضیست، و پبایند « پرورشی است که شرائط اجتماعی به او میدهد » . وآنچه در داستان آدم وحواء دربار« گناه نخستین» گفته میشود، دعوی باطل ودروغست . دیگرآنکه توانائی خود روئی درچمن ، بیان « حق به داشتن آزادی فردی » است . سرچشمه این سخن حافظ کجاست ؟ چرا « چمن گیتی » ، چنین ویژگی را دارد ؟

مکن دراین چمنم ، سرزنش به خود روئی

چنانکه پرورشم میدهند ، می رویم  
 گرم نه پیرمغان در به روی بگشاید  
 کدام در بزنم ، چاره از کجا جویم ؟  
 چرا مولوی بلخی ، گوهر اندیشه خود را در این می یابد که  
 اسیر در گرو کتابی ، یا زندانی در تنگنای حجره ای و مکتبی نیست  
 ، بلکه مرغیست که به سوی چمن می پرد ؟ چمن سبز و تازه ،  
 فضای باز برای پرواز اندیشه زنده و آزاد او هست .

خامش که مرغ گفت من ، پرد همی سوی چمن

نبود گرو در دفتری ، در حجره ای بنهاده ای

چرا حافظ شیرازی ، آرزو میکند که « در گوشه چمنی » با  
 دویار زیرک و سبویی از باده و کتابی ، شاد و سبزش باشند ، و این مقام  
 را ترجیح به دنیا و آخرت میدهد ؟

دویار زیرک و از باده کهن دومی

فراغتی و کتابی و « گوشه چمنی »

من این مقام ، به دنیا و آخرت ندهم

اگرچه در پی ام افتند هر دم انجمنی

در چمن ، حتا نیازی به کتابی هم ندارد ، چون هر برگی ، دفتر  
 حالی دیگر است که میتوان در آن غنا و سرشاری زندگی را یافت

در چمن ، هر ورقی ، دفتر حالی دگر است

حیف باشد که زکار همه ، غافل باشی

درمتون پهلوی ( اساطیر ، رحیم عفیفی ) معانی رنگ سبز ،  
 درمتنی که درباره مهره ها باقی مانده ، و حکایت از پیشینه غیر  
 زرتشتی میکند ، و همه رنگها را از گوهر خود یزدان میداند ، باقی  
 مانده است .

1- سبزی ، فراوانی را میافزاید و هر کجارسد نافر اوانی نبود

2- باران را می باراند

3- مهره سبزا ، میان نیازان ( عاشقان ) باید داشتن

4- سبز، منش مردان جنباند و به حرکت آورد  
 5- سبز، همه گزندها را ازجان یا زندگی ، دورمیدارد  
 ( جانوران مودی اورا نگزند ، درکارزار ، چیزی از زخم ونیش  
 از نيزه و شمشير نبود ) . بدین علتست که در ادبیات ، درخشش  
 زمرد که سبزاست ، دفع اژدها ( غم ، یا هرچه ضد  
 زندگیست ) را میکند. مولوی میگوید :

### کان زمردیم ما ، آفت چشم مار غم

آنکه اسیر غم بود ، حصه اوست و اسف  
 از آنجا که رنگ سبز ، نمودار ویژگیها نیست که اصالت زندگی  
 را در این گیتی مینمایند، و آنچه را « ضد زندگیست » از زندگی  
 میزدایند ، وانگیزنده « عشق به زندگی در این گیتی » هست ،  
 جامه عروس ، در جشن عروسی ، به رنگ سبز بود . حتا  
 مولوی این اندیشه باستانی را نگاه داشته است که خدا ،  
 هوا ( اصل از خود بودن زندگی ) را ، از نه سپهر آسمان که  
 زمردین ( سبز ) هست ، میسازد ، تا صورتهای خاکی  
 ( جانداران و گیاهان ) را به جنبش و رقص و شادی بیاورد :

نه چرخ زمرد را ، محبوس هوا کردی

تا صورت خاکی را ، در چرخ در آوردی

ای آب چه میشوئی ، وی باد چه میجوئی

ای رعد چه می غری ، وی چرخ چه میگردی

ای عشق چه می خندی ، وی عقل چه می بندی

وی صبر چه خرسندی ، وی چهره چرا زردی

آب و باد و رعد و چرخ و عشق و صبر و چهره ، همه از گوهر سبز  
 هوا ( اصل قائم به ذات بودن هرجانی ) هستند . این عشق ،  
 در آسمان سبز ، و در سبزی سرو ( انسان ) و در چمن سبز گیتی  
 هست که زندگی را میافزاید و در برابر آنچه ضد زندگیست ،  
 میایستد و همه را به رقص میآورد :

چونک حزین غم شوم ، عشق ، ندیمی ام کند  
 عشق ، زمردی بود ، باشد ازدها ، حزن  
 گر ازدهاست برره ، عشقیست چون زمرد  
 از برق این زمرد ، هی دفع ازدها کن

1- سرو ، و 2- چمن ، و 3- زمرد ، پیکریابی های این « اصل همیشه سبز و همیشه تازه یا خود روئی و خود آفرینی » بودند .  
 این معنای اصلی « چمن » که همیشه سبز و همیشه تروتازه و همیشه از نو آفریننده میباشد ، آرمانیست که سایه جدا ناپذیر اصطلاحات « چمن و چمان » در ادبیات ایران میمانند . اصطلاح « فرش + گرد » در متون پهلوی ، همین واژه است که سپس معنای تنگ آخرالزمانی بدان داده شده است، و به رستاخیز در پایان زمان ، اطلاق شده است. پسوند « گرد » ، همان واژه « ورت و رتن = شدن و گردیدن و گشتن » هست . فرشگرد ، زندگانی همیشه و تازه و پویا در زمانست . این واژه در فرهنگ ارتائی ایران ، با « بُن همیشه آفریننده و تازه شونده گیتی در روند زمان » کار داشته است . سبز شوی و تازه و خرم شوی ، با هستی یابی در خود گیتی کار داشته است ، و رویدادی نبوده است که بتوان از زمان ، در تاریخ ، بُرید و آن را به آخرالزمان یا به جنت و خلد و بهشت انداخت . واژه « بهشت » ، فقط در پیوند با « اردیبهشت = ارتا و اهیشث » معنا دارد . این ارتا هست که تخمهای خوشه خود را در زمین می « هشته » است ، تا برویند و گیتی ، یا بهشت شوند . ارتا ، ارتای هشتنده = واهشتنده است ، و « وهشیت » ، چنانکه ادعا میشود ، معنای « بهترین » ندارد . ارتای خوشه که هوچیتره ( تخم خوب ) است ، برای آفریدن ، تخمهای خود را می هشتند می افشاند ( تخم هشتن : اساطیر عقیفی ، ص 5 ) . به عبارت دیگر ، ارتا که نخستین عنصر هرجانیست ( هوچیتره = تخم خوب ) در سبز شدن و گیتی

شدن ، بهشت ( ارتا واهیشت ) میشود . ارتا ، ارتای بهشت است . جشن ، شیوه زندگی در زمانست، نه در فراسوی زمان و تاریخ . جشن که همان بهشت باشد ، از زندگی در زمان ، بریده و به پس از زمان ، تبعید نمیشود و در انتظار آن بسر نمی برد . بهشت ، ویژگی زندگی در گیتی است. واژه دیگر بهشت که فردوس ( پری + دیس ) باشد ، چنانکه ادعا میشود ، به معنای باغی نیست که پیرامونش دیوار است . پری که به معنای « دوستی و عشق » هست ، نام خود این زنخدا ، سیمرخ ( ارتا ) بوده است و فردوس به معنای « خانه عشق و دوستی ، یا خانه سیمرخ و محبوبه » هست .

ارتا فرورد که سیمرخ باشد، اینهمانی با « گل بوستان افروز» دارد که نام دیگرش ، « همیشه جوان » است، و همیشه جوان ، به گیاهی گفته میشود که برگهایش همیشه سبز و خرم و تازه می باشد ، و نامهای دیگرش 1- اردشیرجان 2- ارشیردارو و 3- ضیمران و 4- داح ( = داه ) و 5- فرخ است ( صیدنه ابوریحان و مفاتیح العلوم ) . این نامها ، همه نامهای گوناگون سیمرخند. ارتا ( سیمرخ ) ، که اصل و تخم هرجانی است ، اصل همیشه سبز شونده و اصل همیشه تروتازه و خرم شونده در گیتی در درازای زمان هست . ارتا ، تخم یا نطفه ایست که در زمین ( تن ها ) هشته میشود ، تا سبز شوند، و زمین (ارتا= ارد = ارض = earth = Erde=) بهشت شود . جشن و خوشی و شادی باید در زندگی کردن در زمان ، پیکریابد ( تنکرد ) ، نه آنکه زندگی در دنیا ، محروم از آن بماند و فقط آرزویی باشد که در فراسوی زندگی در زمان ، تحقق پذیر است . غایت زندگی در گیتی ، جشن یا بهشت و همیشه سبز و تازه و خودر و بودنست . فرسگرد ، واقعیت دادن این غایت در زندگی در زمانست .

« فرشگرد » یزدانشناسی زرتشتی ، به کلی معنای حقیقی « فرش = پریس = پریش = چمن » را مسخ و تحریف و واژگونه میسازد . پریش یا پریس یا چمن ، « نجم » و « تخم و تخمه » و مزغ و بیدگیاه نیز نامیده میشود ( فرهنگ گیاهان ، ماهوان ) ، و به خوبی از این واژه ها میتوان اندیشه نخستین را بازیافت . نجم ( که همان نج = ناژ است ، که به درخت سرو که همیشه سبزا است نیز گفته میشود = ناژن ، سروناژ ) ، نام « خوشه پروین » است . نام دیگر سرو ، « پیرو » نیز هست که در کردی هنوز به معنای خوشه پروین میباشد . اینهمانی دادن سرو همیشه سبز ، با ارتا ( اردوج ) و با پروین ، بازتاب اندیشه بُن آفریننده در فرهنگ ایرانست . بُن آفریننده هستی ، اینهمانی با سرو همیشه سبز و چمن دارد . خوشه پروین ، شش ستاره پیدا ( ارتا ) هست ، که از یک ستاره ناپیدا ( بهمن ) پیدایش می یابند ، و از افشاندن شدن این خوشه ( ارتا خوشت ) ، کل جهان ، سبز میشود . این است که معنای دیگر نجم 1- اصل ( اقرب الموارد ) و 2- برآمدن گیاه ( دهخدا ) و 3- دورنگ آمیخته سفید و سرخ در تن اسب است ( صبح الاعشی ) ، که بیان اصل جفتی است ( لغت نامه دهخدا ) . این اصل جفتی است که اصل سبزشوی ( چمن ) و اصل جنبش (= چمان ) است ، و این گواه بر آنست که واژه « چمن و چمان » در اصل « چمان ، چمه = پیما = همزاد » بوده است ، و گل بوستان افروز نیز « بقله یمانی » نامیده میشود ( صیدنه ) که « بقله چمانی » بوده است ، که به معنای « تخم جفتی » است . این اصل پیوند ( جفتی ) هست که بُن پیدایش حرکت ( چمیدن ، چمان ) و سبز شدن و روشن شدنست . پیما ( = جم ) تنها به نخستین انسان اطلاق نمیشده است ، بلکه به بُن آفریننده کل جانها نیز گفته میشود است . از آنجا که -اصل جفتی ، و آفرینش از اصل پیوند ( پیما = سنگ = مر = سپنج = سیم = ) از زرتشت ،

پذیرفته نمیشود ، طبعا این واژه، میان عوام که خرمدين بودند باقی میماند . اینکه « جمان » به معنای « لوء لوء » هست ، همان معنای « تخم » را دارد که اینهمانی با واژه « چمن » دارد ، چون « لوء لوء در صدف = جمان » ، متناظر با « تخم یا نطفه در زهدان » میباشد . پس بدون شک ، چمن ، همان « جمان » ، یا اصل همیشه سبز شونده و همیشه تروتازه شونده است .

یزدانشاسی زرتشتی ، ناچار بود که معنای « جم = ییما » را به کلی واژگونه سازد . اینست که « جمی تونین jamitonitan » را به معنای « مردن murtan » بکار میبرد . بدینسان « اصالت را از گیتی ، وجان وانسان در گیتی » به کلی سلب میکند . جم، مردنیست . آنچه میمرد ، نمیتواند ، از خودش بوده باشد . انسان که بُنش « جم = ییما » هست ، نمیتواند از خودش، سبز و تروتازه شود و از خودش بجنیش آید ، و از خودش روشن شود ( به بینش برسد) . این واژه جمان ، در شکل « چمن و چمان » و همچنین در شکل « پیسه یمانی = سنگ دورنگه جزع » ، نزد عوام - خرمدين زنده باقی میماند.

در مخزن الادویه می بینیم که نام گیاه « راسن » ، « فریسه غول » است و این نام ، مارا به یافتن اصل معنای « فریس = فرش = چمن » راهبری میکند . « راسن » که در اصل « نُور و سنا » نامیده میشود است ، و به معنای « اصل جفتی و همبغی = همآفرینی = انبازی » هست ، نماد چیست ؟ در بند هش ، بخش 9/ 93 دیده میشود که از جگر گاو که نماد کل زندگی هست ( دارای همه تخمهای زندگیست ) ، راسن و آویشن میرویند . جگر ( جی + گر ) که بُنکده گرما و خون ، و اصل زندگی ( جی ) شمرده میشود با بهمن ، یا « اقتران دواصل نخستین آفرینش » اینهمانی داده میشود .



جگر ودل ومغز باهم ، مثلث خرد را تشکیل میدادند . خون از جگر به دل میرود و از دل به مغز رسانیده میشود و این آتش وگرما ، از روزنه های حواس ، تبدیل به بینش خرد ( سهی وسهیدن ) میشوند . اینست که « راسن » ، در آئین های کهن ایران ، اهمیت فراوان داشته است . در بندهش میآید که از این گاو( اصل کل زندگی ) : « از میان جگر، راسن و آویشن برای باز داشتن گند اکومن و مقابله کردن با درد » میروید . پس راسن که « فریسه غول » و « جناح » نیز نامیده میشود ، هم درد ها را باز میدارد و همه برضد « گند اکومن » است . گند اکومن ، اصطلاح یزدانشناسی زرتشتی برای « معرفت برشالوده پرسش وشک وچون وچرا » هست . ولی دراصل بهمن ، خودش همین اکومن بوده است و این مفهوم « بهمن = اکومن » ارتائی ، دیگر سازگار با « روشنی بیکران اهورامزدا » نبوده است . راسن که از جگر میروید ، وهم « جناح » وهم « فریسه غول » نامیده میشود ، مینماید که جگر، پیکریابی « اقتران ماه با پروین » و این « اصل همیشه سبزوتازه شونده = فریس = چمن » بوده است . جناح که به « ماه پروین » گفته میشود ، معرب واژه « ویناس » است ، که دراصل به دودست و دوبال گفته میشوند که پیکریابی اصل جفتی هستند . معنای دیگر « جناح » ، ذات هر چیز ( منتهی الارب ) و نفس هر چیز است . اقتران خوشه پروین با ماه ، ذات همه چیزها شمرده میشد . در زبان ترکی ، این واژه ویناس با تلفظ « قوناس و قوناخ وقوناشیق » باقی مانده است و به اقتران ماه با پروین گفته میشود . البته هم میترائیان وهم زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی ، برضد چنین روند آفرینش از اصل جفتی بوده اند . از این رو این واژه « ویناس = قوناس = جناح » را که بیان با هم آمیختن و عشق ورزی بوده است ، درست واژگونه و زشت واصل هم تباهی ها ساخته است .

بدینسان ، «ویناس = قوناس» که اصل «آفرینش جهان و هر چیزی ، از عشق» میباشد ، تبدیل به واژه « جناح ، جنجه و جنایت » در عربی و به مفهوم و واژه « گناه » در فارسی شده است . عشق نخستین که اقتران ماه با پروین میباشد و تخمش در جگر انسان هشته شده است تا زندگی از آن سبزشود و فریس ( چمن = اصل فرشگرد مداوم زندگی ) گردد ، تبدیل به گناه شده است . vinaasitan در پهلوی ، دارای معانی ، گناه کردن ، مرتکب گناه شدن ، ویران کردن ، آسیب رساندن میباشد . همچنین vinaastih به معنای ناپاکی و فساد و پوسیدگیست . اینکه جگر با راسن = فریسه غول = جناح = ماه پروین اینهمانی دارد ، به معنای آنست که زندگی در انسان ، از ذات خود بودنست . زندگی ، خودروست و ازین وفطرت خودش میروید ، که به مفهوم « بی گناهی انسان در طبیعتش » میکشد ، که اندیشه ای برضد یزدانشناسی زرتشتی و ادیان ابراهیمیست . این اندیشه ، زیربنای همه این ادیان را منفجر میسازد .

«فریسه غول» که راسن ، نخستین « همبغ = انباغ = انباز = نریوسنگ » میباشد ، به معنای « خوشه همیشه سبز و تازه ، یا چمنی » هست . فریس ، همان چمن و مرغ و « فرش » است . غول ، در اصل به معنای « یوج = همزاد = جم = vi » است ( برهان قاطع ) و پیشوند « ویناس = vi - naatha » نیز معنای جفت و همزاد دارد . در فرهنگ ارتائی ، اصطلاحاتی که معنای « جفت و همزاد » داشتند ، معانی مثبت و آفریننده داشتند ، ولی در یزدانشناسی زرتشتی ، این اصطلاحات ، معانی « ترس ، شک ، ضد ، گمراهی » پیدا میکنند . انسان میان دو چیز از هم بریده ، سرگردان میماند که کدام را برگزیند و گرفتار بیم ( vi-m ) و شک و گمراهی میشود و باید برضد آن باشد . غول هم ، همان واژه « گول » است که تبدیل به « گل » شده است . ازیکسو ، زیر نفوذ

یزدانشناسی زرتشتی ، معنای « گمراه کننده = ترساننده » یافته است ، و از سوی دیگر ، معنای « گل و خوشه » را نگاه داشته است . همزاد یا دوتای به هم چسبیده ، بُن « خوشه یا گل » هست . از این رو ، گل = گول را در کردی به خوشه هم میگویند . این **خدا « گل چهره » نامیده میشود ، چون « گوهر خوشه ای دارد** ، نه برای آنکه چهره اش مانند گل میباشد . در کردی به اردیبهشت ، « گولان » گفته میشود، که بیان « خوشه بودن ارتا » بوده است . بدینسان ما با معنای حقیقی « فریش = فریس » آشنا میگردیم که چمن ، اصل همیشه سبز و تازه شونده باشد و این خون (رنگ ، یکی از نامهای خونست ) یا اصل زندگیست که در بنکده گرما ( جگر ) دگردیسی به « راسن = خوشه همیشه فریس = خوشه همیشه سبز و تازه » مییابد .

رد پای رابطه تبدیل خون ( که یکی از آبها شمرده میشد ) ، به برگ سبز، یا درخت سبز، در جاهای گوناگون پیش آمده . از جمله در نقشهای برجسته میترائی در اروپا میتوان دید که رگی را از گاو که میترا برای آفریدن جهان می برد ، از آن « سه برگ » میروید . یا در شاهنامه با ریخته شدن خون سیاوشان بر خاک ، **سرو آزاد و نرد میروید :**

برید آن سرشاهوارش زتن فکندش چوسرو سهی برچمن

**همه خاک آن شارستان ، شاد شد**

**گیا برچمن ، سرو آزاد شد**

زخاکی که خون سیاوش بخورد

به ابر اندر آمد ، درختی ز نرد

نگاریده بر برگها ، چهر او همه بوی مشک آمد از مهر او

« نرد » نام درخت غاریا برگ بوهست ( Laurel )  
 (Lorbeer Baum=tree) ( مخزن الادویه ) که درختیست همیشه سبز و خوشبو که نام دیگر آن « سنگ = اصل امتزاج و اتصال » و

« دهم - است = تخم دهما » است . این درخت، که ماه بهشتان نیز نامیده میشود ، اینهمانی با خدای « مر - سپنتا = ماراسفند » ، خدای روز بیست ونهم دارد، که « بهرام ( روز 30 ) و رام ( روز 28 ) را به هم می پیوندد » تا زمان و جهان ، باز از این تخم ؛ بر فراز درخت زمان ( کات = آکات = آزاد ) بروید . نام دیگر این درخت « رند آفریس یا رند آفریت » بوده است . ریختن خون بر زمین ، که با ریختن باران بر زمین اینهمانی دارد ، به معنای آنست که سیمرغ ، همیشه از خاکسترش ( خاک = هاگ = تخم ، هاگ = استر = تخم پاشیده و هشته شده ) از نو برمیخیزد و همیشه در اثر این نیروی « فرشگرد = سبزوتازه شوی = فریس » پیروز است .

شکست حقیقت و خدای ایران ، هرگز به نابودی آن نمیکشد ، بلکه این حقیقت و این خدا ، همیشه نیروی از نو سبز شونده در گوهر و ذات خود دارد ، و این نیرو را نمیشود هرگز از او سلب کرد و زدود . او بر ای پیروزی ، نیاز به کاربرد قهر و خشونت و تجاوز و ارهاب و تهدید و وحشت انگیزی و خدعه و مکر برای غلبه کردن ندارد ، بلکه ذاتش ، « اصل همیشه از نو سبز شونده و تازه شونده » است . از این رو نام دیگر سیمرغ یا هما ، « پیروز » است که به سنگ فیروزه هم داده شده است . اینست که در تبدیل «داستان سیاوش ایرانی» به «اسطوره حسین» در تشیع ، این نکته ژرف ، نادیده گرفته شد و مسخ و به کلی پایمال گردید ، و شهادت حسین ، شالوده اصل کینه توزی و انتقام جوئی کیهانی و همیشگی (تارالله) در مذهب شیعه گردید .

**انسان، سرویست که باید در چمن باشد  
گیتی و اجتماع ، باید چمنی**

## برای « سرو-انسان » باشد

ماه پروین یا جناح یا ارتا ، تخمیست که در ذات همه جانها درگیتی هست ، و انسان ، جفت این گیتی و محیط و اجتماعست . از این رو هست که بایستی « محیط و اجتماع » ، چمن یا زمینه همیشه نوشونده و تازه شونده و باز، برای انسان باشد ، که گوهر « سرو آزاد ، سرو سهی ، سرو ناز » دارد .

نامهای « سرو آزاد » و « سرو ناز » و « سروکوهی » و « سروسهی » همه همان « سرویست که بر فرازش ماه پر » میباشد . این تصویر « درخت کل زندگی » و « تصویر انسان بطور کلی » میباشد و هر کدام از این نامها، گواهی بر صفات او میدهند . ماه پر، بر فراز سرو، تصویر « اقتران هلال ماه با خوشه پروین » است که « ماه پروین » نامیده میشود است، و بُن آفریننده جهان شمرده میشود است. هلال ماه ، زهدان آسمانست، و خوشه پروین ، تخمهایی در این زهدان هستند که شش بخش گیتی از آن میرویند . کوه ، چنانکه در کردی هنوز ردپایش باقی مانده ، نام « خوشه پروین » است . سروکوهی، پیرو نیز خوانده میشود که باز در کردی همان خوشه پروین است . در مورد پورسام که زال باشد در شاهنامه میآید که :

به بالای تو بر چمن، سرو نیست چور خسارتو، تابش پرو نیست « پرو » همان « پیرو » و پروین است . زال سرویست که رخسارش تابش پروین را دارد . سرو کوهی ، ناژون نیز خوانده میشود . و ناژ، همان « نج = نجم » است که خوشه پروین و فریس ( چمن = فرشگرد ) اصل هر چیز است . نام دیگر سروکوهی ، « اردوج = ارتا- وج » یا تخم ارتا ( ارتا خوشت = پروین ) هست . و از آنجا که تخم ، اصل روشنی هست و ماه پروین ، دارنده کل تخمهاست ، اصل بینائی است . از این رو چشم و مغز

( گزیده های زاداسپرم بخش 30 ) ، با ماه اینهمانی داده میشد ، چون سراسرحواس به مغز پیوند داشتند . از این رو سهشن sahisn به معنای « معرفت حسی » و « روعیت » میباشد. بدین گونه سرو آزاد ( آکات ) که خوشه یا تخم بر فراز سرو باشد ، « سهی » بود . البته « سهی = sahih » ، به معنای « شفاف و درون نما » میباشد و این بیان « راستی و آزادی » در این فرهنگست . چون راستی ، توانائی برپیدایش گوهر وجود خود انسان یا خود تخم هست . حافظ میگوید :

طریق صدق پیاموز از آب صافی دل

به راستی طلب آزادگی ز « سرو چمن »

اینست که در شاهنامه نیز درختی که بر فرازش سیمرخ لانه دارد، سر به پروین میساید (داستان زال ) ، به عبارت دیگر، سیمرخ که خودش اینهمانی یا خوشه دارد ، فریسه غول ، خوشه تخمهای همیشه سبز و تازه است. از آنجا که گوهر انسان ، سرو همیشه سبز است ، طبعاً همیشه جویای چمن همیشه سبز و تازه است ، و در آنجاست که به جفت خود می پیوندد. گیتی و اجتماع باید این چمن همیشه سبز برای درخت سرو انسانی باشند ، تا از سر اصالت زندگی و خرد خود را در نوشوی دریابد . حافظ میگوید :

یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان

وان سهی سرو خزان را به چمن باز رسان

دل آزرده ما را به نسیمی بنواز

یعنی آن جان زتن رفته به تن باز رسان

در چمن هست که از « زهد گران » علمای دین ، که زندگی و خرد را میخشانند و بارگران بردوش انسان میسازند ، باز خود را رهائی می بخشد و سبکبال میگردد .

زهدگران که شاهد وساقی نمی خرنند

در حلقه چمن ، به نسیم بهار بخش

و مولوی هست که آرزوی آزادی از این قفس تنگ در اجتماع را میکند که شریعت و عقل خشک و زمهریری شریعتی فراهم ساخته اند، و میخواهد که این قفس را، با برقی که زمرد عشق می تابد، تحول به همان « چمن یا اصل همیشه سبز و تازه شونده، همان فرشگرد » بدهد :

**کی باشد کاین قفس ، چمن گردد**

**واندر خور گام و کام من گردد**

این زهرگشنده ، انگبین بخشد

وین خار خلیده ، یا سمن گردد

آن چنگ نشاط، ساز نو یابد      وین گوش حریف، تن تنن گردد

در خرمن ماه ، سنبله کوبیم      چون نور سهیل ، دریمن گردد

سیمرغ هوای ما ز قاف آید      دام شبلی و بوالحسن گردد

هر بره ، ز گرگ ، شیر آشامد      هر پیل ، انیس کرکدن گردد

زانبوهی دلیران و مه رویان      هر گوشه شهرما ، ختن گردد

هر عاشق بی مراد سرگشته      مستغرق عشق باختن گردد

چون قالب مرده ، جان نو یابد      فارغ ز لفافه و کفن گردد